

# مذهب و جهانی شدن\*

جیمز کرث

ترجمه حمید بشیریه



تقد و نظر / سال هفتم / شماره اول و دوم، ۳۴۴

جهانی شدن<sup>۱</sup> را غالباً، فرآیندی توصیف کرده‌اند که پیوسته در زمان به پیش می‌رود، به شکلی فراگیر در اینجا و آنجا گسترش می‌یابد، و توسعه آن نیز امری آشکارا اجتناب‌ناپذیر است. اما جهانی شدن را باید یک انقلاب، و به عبارتی یکی از بنیادی‌ترین انقلاب‌هایی دانست که جهان تاکنون به خود دیده است. برآستی هم این نخستین انقلاب جهانی به معنای حقیقی آن است.

همه انقلابها سنتها و رسوم مردمان را درهم می‌شکنند، و از این رو، در واقع احساس ایمنی، امنیت و حتی هویت آنان را در معرض تهدید قرار می‌دهند. انقلاب عالمگیری که جهانی شدن نام گرفته است نیز به سهم خود، امنیت هریک از مردمان روی زمین را به درجاتی تهدید می‌کند.

**ناامنی، ایدئولوژی و مذهب گرایی**  
 در گذشته، هرگاه امنیت انسانها مورد تهدید قرار گرفته است، آنان بدان پاسخ داده و یا حتی واکنش [عملی] نشان داده اند؛ و این پاسخها و واکنشها پیامدهایی مهم، و گاه وخیم و زیانبار برای مردم به بار آورده اند. در سده نوزدهم، احساس ناامنیهای ناشی از انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی، ظهور ایدئولوژی های ناسیونالیستی و سوسیالیستی را به دنبال داشت. در سده بیستم، همین گونه احساس ناامنیها که از شکست در جنگ نخست جهانی مایه می گرفت، به پیدایش ایدئولوژی های کمونیستی در شوروی و ناسیونال سوسیالیستی در آلمان منجر شد. اما جهت گیریهای ایدئولوژیک در پاسخ به ناامنیهای عمیقی اجتماعی، ویژگی شاخص دوران معینی است؛ در دوران جدید، روشنگری و دنیاگرایی<sup>۲</sup> سبب شد تا جهان بینی ها و معتقدات غیر مذهبی راهی طبیعی و منطقی برای تفسیر امور و وقایع جهان پنداشته شوند.

در دیگر دورانها - تا پیش از سده هجدهم در اروپا و آمریکا، و تا هنگام سده بیستم در بیشتر جاهای دیگر جهان - پاسخ افراد به ناامنیهای عمیق اجتماعی، پاسخی

ایدئولوژیک نبود، بلکه صورتی دین گرایانه داشت. در اروپای اوایل دوران جدید نیز چنین وضعی وجود داشت؛ چرا که انقلاب تجاری و ورود اروپاییان به دنیای نو (آمریکا) که خود هنوز مرحله ای اولیه در مسیر جهانی شدن بود، ناامنیهایی را ایجاد کرد که جنبش اصلاح دین پروتستانی و واکنش کاتولیک ها نسبت به آن را در پی داشت. اما همچنین در بیشتر مناطق جهان، تا پیش از دوران جدید نیز طی هزاره هایی که از آغاز تمدنها سپری شده بود، وضع به همین گونه بود. در واقع، خاستگاه ادیان گوناگون و پایداری چون مسیحیت، اسلام و آیین بودا (ادیان جهانی) را می توان پاسخ و واکنش به ناامنیهای عمیقی دانست که توسط گسستهای اجتماعی بنیادین ایجاد شده بودند.

اما اینک در پایان سده بیستم (و در آستانه هزاره سوم) مانده تنها در متن انقلاب جهانی شدن هستیم، بلکه در دوران پسامدرن نیز به سر می بریم. اکنون پرسش این است که آیا روزگار ما به این انقلاب جهانی شدن و ناامنیهای عمیق حاصل از آن چگونه پاسخ خواهد داد؟ آیا این پاسخ در لوای گرایشی مذهبی جلوه گر خواهد شد، یا این که صورتی ایدئولوژیک و غیر مذهبی خواهد یافت؟





### سه چشم انداز در نگرش به مذهب

سه موضع یا چشم انداز وجود دارد که از دریچه آن می توان به نقش مذهب در فرآیند جهانی شدن نگریست:

۱. موضع مدرنیستی؛ ۲. موضع پسامدرنیستی؛ و ۳. موضع یا چشم انداز پیشامدرنیستی.

[۱] از این میان، چشم انداز مدرنیستی رایج ترین و متعارف ترین مورد است و نزد بیشتر روشنفکران و اهل دانش مقبولیت دارد. تجددگرایان (مدرنیست ها) نگرشی ویژه و مخصوص به خود از عرفی سازی داشته اند. آنان از آغاز عصر روشنگری همواره این امید را در دل پرورانده اند که همه جهت گیریهای معطوف به امور عرفی و این جهانی، عاقبت به یگانگی می گرایند؛ و مذاهب مختلف به فلسفه ای دنیاگرا و "خردمدار" منتهی می گردند. در طی سده های هجدهم و نوزدهم، هنگامی که مسیحیت یگانه جایگاه برجسته در تعیین مراتب امور دنیوی را در اختیار داشت، چنین انتظاری به اندازه کافی طبیعی می نمود. اما حتی در آن زمان نیز می بایست روشن بوده باشد که بین گرایشهای آیینهای پروتستان و کاتولیک نسبت به امور عرفی و دنیوی،

تفارقی بوده است و حتی خود شاخه های آیین پروتستان نیز در این باره با یکدیگر اختلاف داشته اند.

در ساده ترین برداشتی که از نگرش مدرنیستی وجود دارد، جریان روشنگری و دنیاگرایی به گونه ای فزاینده از نخبگان و فرهیختگان به افراد دیگر، و از مرکز جامعه به پیرامون آن گسترش می یابد. اگر قرار باشد که هرگونه جماعت مذهبی بر جای بماند، آن جماعت متشکل از افراد حاشیه ای-از نظر جغرافیایی، اقتصادی یا قومی- خواهد بود. جماعات مذهبی را می توان به فسیل های اجتماعی تشبیه نمود. البته گاه ممکن است اینها با یکدیگر، یا با روشنفکران و دیگر گروههای جامعه، به ستیز برخیزند. در چنین حالتی آنان مشاجرات موهوم و کهنه پرستانه ای را وارد جهان دنیاگرا و خردگرای مدرن می سازند. مثالهای بارزی از روزگار خود ما در این باره می توان آورد؛ از جمله ایرلند شمالی (دهه های ۱۹۶۰-۱۹۹۰)، لبنان (دهه های ۱۹۷۰-۱۹۹۰)، یوگسلاوی (دهه ۱۹۹۰)، سری لانکا (دهه های ۱۹۸۰-۱۹۹۰) و کشمیر (دهه های ۱۹۴۰-۱۹۹۰). بسیاری از مدرنیست ها مسیحیان انجیلی در ایالات متحده (دهه های ۱۹۸۰-۱۹۹۰) را نیز در این زمره قرار

می دهند. اما از دریچه نگرش مدرنیستی، این ستیزه های مذهبی مسائلی حاشیه ای، گذرا و کم اهمیت پنداشته می شوند: سرانجام، موج دنیاگرایی که اینک با تاثیرپذیری از فرآیند جهانی شدن به سرعت اوج می گیرد، این فسیل ها و ستیزه هایشان را فرو خواهد نشاند.

دیدگاه مدرنیستی در سطحی نسبتاً پیچیده تر، تجدید حیات مذهبی را به صورت واکنشی می بیند که گه گاه به روشنگری و نوسازی نشان داده می شود. جوامع یکپارچه ای که نخبگان و گروه های حاشیه ای را در بر می گیرند، به رأی مدرنیست ها، "بنیادگرایان" منطق ستیز و خردگریزی هستند که در مقابل نوسازی جبهه می گیرند، مثالهای بارز آن در زمانه خود ما عبارتند از: انقلاب اسلامی ایران (دهه های ۱۹۷۰-۱۹۹۰) و هندوگرایی نوظخته در هند (دهه ۱۹۹۰). اما در این دیدگاه نیز واکنشی مذهبی کشورهای پیرامونی، باز هم مسأله ای فرعی، گذرا و کم اهمیت پنداشته می شود؛ حتی اگر این واکنش نسبت به واکنش مذهبی گروه های حاشیه ای جامعه از گستردگی و دوام بیشتری نیز برخوردار باشد. سرانجام، دنیاگرایی - که اینک از سوی فرآیند جهانی شدن به شدت تقویت

می شود- حتی این جوامع بنیادگرا را به تغییر و بازگشت از مرام خویش و خواهد داشت. اما یادآوری این نکته اهمیت دارد که تجدید حیات اسلام و حتی هندوگرایی را نباید واکنش محض به پیشرفت و موفقیت ایدئولوژی ها و طرح های نوگرایانه عصر تجدید پنداشت؛ آنها در واقع پاسخهایی به شکست خود بوده اند. در مورد تجدید حیات اسلام، نافرجامی ناسیونالیسم و سوسیالیسم عربی و نیز ناسیونالیسم و تجدیدگرایی ایران را می توان ذکر کرد، و در مورد احیای هندوگرایی نیز می توان به شکست سوسیالیسم و تجدیدگرایی در هند اشاره نمود. جالب اینجاست که حتی هنگامی که در دهه های ۱۹۷۰ یا ۱۹۸۰ بی کفایتی و شکست ایدئولوژی های دنیاگراانه در سرزمین های عربی، ایران و هندو رو به آشکار شدن نهاده بود، هیچ یک از کارشناسان خبره - و غیر مذهبی - غربی، تجدید حیات مذهبی در این مناطق را پیش بینی نکرد.

در مرتبه باز هم پیچیده تر و زیرکانه تری از دیدگاه مدرنیستی، مذهب و سیله ای تلقی می شود که گاه در جهت اصلاح انحرافات و اشتباهات روشنگری و نوسازی به کار می آید. برداشتی از دیدگاه مدرنیستی که هم اینک رواج دارد، بازار آزاد و دموکراسی





لیبرال را منتهای آمال و ارزشهای عصر روشنگری می‌پندارد؛ و از این رو، هم کمونیسم و هم استبداد راست را به صورت انحراف از مسیر روشنگری می‌نگرد. از این منظر، تعجبی ندارد که مقاومت و خیزشی در برابر کمونیسم و استبداد راست رخ دهد و سهمی از این مقاومت نیز از آن جماعت‌های مذهبی باشد.

از این رو در دهه ۱۹۸۰، مدرنیست‌های هواخواه بازار آزاد و دموکراسی لیبرال، کاتولیک‌های مخالف با رژیم کمونیستی لهستان را مورد تأیید و حتی تشویق قرار دادند؛ آنها بخصوص، جنبش همستگی را ستودند که نه تنها اعضا و گرایش‌های اعتقادی آن به طور عمده متمایل به کلیسای کاتولیک رم بود، اتحادیه‌ای کارگری نیز به شمار می‌رفت. به همین شیوه، آنان در دهه ۱۹۹۰ نیز بانگ حمایت از بوداییان تبتی مخالف رژیم کمونیستی چین را سردادند. از سوی دیگر، [همین] مدرنیست‌های خواهان بازار آزاد و دموکراسی لیبرال کاتولیک‌های مخالف با رژیم‌های خودکامه راست‌گرا در آمریکای لاتین و فیلیپین را مورد تحسین قرار دادند؛ و بویژه از جنبش الهیات‌بخش<sup>۲</sup> حمایت کردند که اگرچه از نظر اعتقادی کاتولیک مذهب بود، اندیشه آزادی انسان را

حرمت می‌نهاد. و باز به همین شیوه، آنان در دهه ۱۹۶۰ نیز مخالفان رژیم خودکامه ویتنام جنوبی را که بودایی مسلک بودند تشویق کردند.

همه این سازمانها و جنبش‌های مذهبی چونان وسایلی مفید برای تصحیح خطاها و انحرافات نوسازی مورد تمجید و ستایش واقع شده‌اند. اما از دیدگاه مدرنیستی، مطلوب‌ترین امید و انتظاری که می‌رود آن است که آنها نیز پس از آن که نقش موقتی خویش را چنانکه باید و شاید به انجام رسانیدند، شر خود را کم کنند. در واقع، اینک که کمونیسم شوروی و استبداد راست‌گرای آمریکای لاتین ناپدید گشته و به تاریخ پیوسته‌اند، بیشتر تجددگرایان آرزو دارند که کلیسای کاتولیک رم و در حقیقت هر کلیسای دیگری نیز به جمع رفتگان بپیوندند.

اما ذکر این موضوع نیز اهمیت دارد که کدام یک از جنبش‌های مذهبی مخالف، مورد تعریف و تمجید تجددگرایان (مدرنیست‌ها) قرار نگرفته‌اند. در کشورهای کمونیستی از جمله چین و ویتنام، مسیحیان انجیلی<sup>۴</sup> (بنیادگرایان مسیحی)، و در کشورهای دارای نظام خودکامه راست‌گرا مانند ایران زمان شاه و مصر، مسلمانان خواستار احیای مذهب (بنیادگرایان اسلامی) در این زمره

بوده‌اند. به عبارت دیگر، دشمن نهایی تجددگرایان بنیادگرایی مذهبی است.

باز هم لازم به یادآوری است که بیشتر این جنبش‌های مخالف مذهبی، واکنشهایی به ناکارآمدی و کاستی ایدئولوژی‌ها و طرح‌های دنیانگرا<sup>۷</sup> مدرن بوده‌اند. این کاستیها بخصوص در مورد کمونیسم شوروی و رژیم‌های خودکامه<sup>۸</sup> راست‌گرای آمریکای لاتین، تماشایی بود. اما باز هم هیچ یک از کارشناسان ورزیده و غیر مذهبی غربی، نیرومندی نهضت‌های مخالف مذهبی در این سرزمینها را پیش بینی نکرد.

[۲] چشم‌انداز پسامدرنیستی. دیدگاه پسامدرنیستی و ما بعد عصر روشنگری در مردود دانستن مذاهب سنتی پیش از دوران مدرن، با دیدگاه مدرنیستی روشنگرانه همصداست. اما این دیدگاه همچنین ارزشهای خردگرایی، تجربه‌گرایی و تاکید بر علم را که مورد نظر مدرنیسم و روشنگری هستند، و همراه با آن، ساختارهای سرمایه‌داری، دیوان‌سالاری و حتی لیبرالیسم مدرنیستی و روشنگرانه را نیز مردود می‌داند. هسته ارزشهای پسامدرنیسم، فردگرایی ابرازگر<sup>۹</sup> و بی‌پرواست.

چشم‌انداز پسامدرنیستی می‌تواند دربرگیرنده<sup>۱۰</sup> "تجارب معنوی"، نیز باشد؛ اما

تنها آن تجاربی که فارغ از تعلقات و قید و بندهای مذهبی (به معنای واقعی کلمه) باشند. جنبش عصر جدید<sup>۱۱</sup> را می‌توان به عنوان تجلی معنوی پسامدرنیستی تمام‌عیار تفسیر کرد. پسامدرنیست‌ها، همچنین به جانب برداشتهای آمریکایی کم‌مایه‌ای از برخی مذاهب شرقی، بویژه هندوئیسم و بودیسم "ملایم" گراییده، و نیز به طبیعت‌پرستی از نوع آمریکایی آن‌که خود، گونه‌ای از الحاد نوین است روی آورده‌اند.

اما به طور کلی پسامدرنیسم بسیار دنیاگراست، و در پیش‌بینی و انتظار مشتاقانه برای نابودی و از میان رفتن مذاهب سنتی، در کنار مدرنیسم قرار دارد. و چنین انتظار دارد که سرانجام، فرآیند جهانی شدن با فرسودن و درهم شکستن همه ساختارهای سنتی، محلی و ملی، پیروزی جهانی فردگرایی ابرازگر را به ارمغان خواهد آورد.

[۳] چشم‌انداز پشامدرنیستی. دیدگاه جایگزین دیگری نیز وجود دارد که هرچند پیدایش آن در دوران پسامدرن صورت گرفته است، از لحاظ گرایش، به پیش از مدرنیسم تعلق دارد. این دیدگاه به بهترین وجه از جانب کلیسای کاتولیک رم، بخصوص از سوی پاپ ژان پل دوم، معرفی و تشریح شده



می بخشید تا در بیان مخالف خویش راسخ و استوار بمانند.

هر جا هم که برنامه های دنیانگرا نه ای به اجرا درآمده اند، نتیجه اش نه یک فلسفه دنیانگر همگن، یا همگان پذیر، بلکه چندین نوع مختلف از آن بوده است؛ و هر مذهبی به شیوه خاص خود به امور دنیوی پرداخته، که نتیجه خاص خود را در پی داشته است. این نکته نشان دهنده آن است که حتی اگر روند جهانی شدن، دنیاگرایی بیشتری را به دنبال داشته باشد، در کوتاه مدت، جهان بینی همگانی و فراگیری را به همراه نخواهد آورد.

### ایالات متحده هدایتگر روند جهانی شدن و عرفی سازی

در دو دهه گذشته، عرفی سازی به سبب روند جهانی شدن سرعت و شدت یافته است. این فرآیند از جانب ایالات متحده [آمریکا] هدایت شده است. ایالات متحده که اینک "یگانه ابر قدرت"، "نیروی اقتصادی دارای فن آوری برتر"، و "ملتی جهانی" نام گرفته است، با قدرت و سرسختی، از انقلاب جهانی شدن حمایت کرده است؛ [این کشور] چنین منظوری را با وارد آوردن فشار منظم در راه از میان برداشتن

است. شناخت پاپ مسلماً از تجارب او در لهستان مایه می گیرد، اما رویدادهای کشورهای دیگر را نیز در بر دارد.

از موضع نگرش پشامدرنیستی، بسیاری از ایدئولوژی های بزرگ دنیانگر مدرن تا دهه های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ آشکارا به شکست انجامیده اند. این گفته در مورد کمونیسم شوروی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب، و ناسیونالیسم و طرح های نوسازی ایران زمان شاه درست در می آید. همه آنها ایدئولوژی ها یا حتی ستایشگریهایی برای بزرگ نمایی آن دولتها بودند.

اما هنگامی که ناکامی آن ایدئولوژی ها نمایان گشت، جنبش مخالف (اپوزیسیون) واقعاً کارآمدی که بتواند در برابر آن ایدئولوژی ها و دولتهایی که مورد ستایش آنها بودند قد برافروزد، نه از میان بخشهای غیرمذهبی جامعه، از قبیل روشنفکران، متخصصان و مدیران، بلکه تنها از میان معتقدان مذهبی سربرآورد. تنها در جماعات مذهبی سازمان یافته بود که امکان داشت شمار زیادی از افرادی را یافت که حاضر باشند برای به راه اندازی نهضتی بزرگ، از امنیت فردی خویش دست بشویند. ایمان مذهبی و جماعتی که تکیه گاه آن بود، بدین معتقدان، احساس تعهد و شهادت



همه موانع ملی ای که در برابر گردش آزاد سرمایه، کالا و خدمات وجود دارند، دنبال کرده و برای رسیدن به این هدف، از نهادهای مالی بزرگ بین‌المللی که اینک جهانی شده‌اند، بویژه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی استفاده کرده است. باید گفت که ایالات متحده چنین هدفی را دنبال می‌کند؛ چرا که قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی برای گشودن راه خویش را در اختیار دارد. ایالات متحده سرمست از احساس پیروزی، که در نقطه اوج "سده آمریکا" و در پایان دوران مدرن به قله‌های بلند آرزوی یگانه ابرقدرت بودن جهان دست یافته است، اینک در پی آن است تا دنیا را به سوی اقتصاد جهانی و دوران پسامدرن رهبری کند.

خاستگاه‌های اصلی ایستادگی در برابر روند جهانی شدن و برنامه بزرگ ایالات متحده، چندین دین بزرگ بوده‌اند. در این میان، بویژه نهضت‌های تجدید حیات طلب اسلامی و گرایش‌های کنفوسیوسی در حال نضج، که به خاطر ترویج و تقویت «ارزشهای آسیایی» شهرت دارند، مقاومت سرسختانه‌ای را از خود نشان داده‌اند. همچنین نهضت تجدید حیات طلب هندو و کلیسای ارتدوکس شرق نیز در این باره

مقاومت به خرج داده‌اند. مذاهب بزرگ بدرستی دریافته‌اند که روند جهانی شدن که تحت حمایت و هدایت ایالات متحده صورت می‌گیرد، پیوند نزدیکی با جریان دنیاگرایی و دین‌زدایی دارد و بنابراین، تهدیدی برای آنهاست.

### انکار مراتب روحانیت و تعلقات

### جمعی از سوی آیین پروتستان

نقش آمریکا در امور بین‌المللی توسط ریشه‌های پروتستانی ایالات متحده شکل







گرفته و هنوز هم در حال شکل گیری است. اما پروتستانیزمی که سیاست خارجی آمریکا را در طی دو سده اخیر شکل داده است، مذهب پروتستان اصیل (بخصوص آیین پروتستان زمان اصلاح دین یا رفرم) نیست، بلکه مجموعه ای است از فاصله گیریهای پی در پی که با شتابی فزاینده، از این مذهب به جانب دنیاگرایی صورت گرفته اند. من به این سیر شتابان انحطاط آیین پروتستان خواهم پرداخت. ما اینک در نقطه پایانی این مسیر انحطاطی ایستاده ایم؛ و پروتستانیزمی که نقش جهانی آمریکای امروز را شکل بخشیده است، بدعتی خاص در مذهب اصلی بوده است. این آیین، دیگر نه پروتستان اصلاح دینی، بلکه چهره مسخ شده و کژریختی از آیین پروتستان<sup>۷</sup> است. در دهه ۱۹۹۰ با مطرح شدن ایالات متحده به عنوان یگانه ابرقدرت جهان، این چهره دگرگونه و کژریخت آیین پروتستان بیشترین نفوذ و قدرت را به دست آورده است و هم اینک نیز گسترشی جهانی می یابد؛ اما از آنجا که مذهبی ویژه و غیر متعارف است و در واقع، بدرستی هم از جانب همه مذاهب دیگر همچون تهدیدی اساسی و کشنده پنداشته می شود، دامنه فراگستری آن هم اینک مقاومتی شدید و کشمکش بین المللی را

برمی انگیزد.

هر مذهبی ویژگیهای منحصر به فرد و بی همتایی دارد. اما پروتستانیزم بی همتا تر از همه مذاهب دیگر است. هیچ مذهب دیگری تا بدین اندازه با مرتبه بندی<sup>۸</sup> و جماعات، یا با سنتها و رسوم مرتبط با آنها مخالفت نورزیده است. در حقیقت، بیشتر ادیان دیگر مبتنی بر سلسله مراتب و جماعت بوده اند (علاوه بر مذهب کاتولیک، مذهب ارتدوکس شرقی، [دین] اسلام، هندوئیسم، آیین کنفوسیوس، و حتی تا اندازه ای آیین بودا، چنین هستند)؛ اما مذهب پروتستان در مبنای اعتقادی اش با مراتب روحانیت و جماعات مذهبی سرسبیز دارد. نابودی سنتها و رسوم - و حذف همه واسطه های زمینی بین فرد و خداوند - مهم ترین منظوری را که برآورده می کند، دست کم آن است که شخص معتقد را از هرگونه خصوصیات محلی، منطقه ای، فرهنگی یا ملی برهنه و بی نصیب می سازد. در اصل، هرکس در دنیا می تواند از موهبت فیض الهی، ایمان و رستگاری برخوردار باشد. این مواهب واقعاً جهانی و به معنای اصیل کلمه کاتولیک هستند. پیشوایان آیین پروتستان انواع گوناگون فرهنگها و ملتها را از درون دریچه ای جهانی می نگرستند؛ دریچه ای که حتی جهانی تر

از بینش کلیسای کاتولیک رم بود.

جماعت (اصناف یا محدودیتهای تجاری) به معنای برقراری بازار آزاد بود. و در عرصه سیاسی نیز محور مرتبه بندیها (نظام پادشاهی مطلقه یا اشراف سالاری) و تعلقات جمعی (سنتها و رسوم) از برپایی دموکراسی لیبرال حکایت داشت.

اصلاح دین پروتستان آنچه را که در اوایل سده بیستم کیش آمریکایی نام می گرفت، از بطن خویش به وجود آورد. اعتقاد به بازار آزاد و فرصتهای یکسان برای افراد، انتخاب آزادانه و دموکراسی لیبرال، و مشروطیت و حاکمیت قانون، ارکان اساسی این کیش دنیاگرایانه را تشکیل می داد و به طور قطع، مرتبه بندی، جماعت گرایی، سنتها و رسوم از عناصر اعتقادی آن نبود. کیش آمریکایی خود پروتستان نبود، اما روشن است که فرآورده فرهنگ پروتستان و شرح و برداشت این جهانی شده ای از پروتستانتیزم بود.

**فرجام پروتستانتیزم دنیاگرا:**

### حقوق بشر جهانی

آخرین مرحله انحطاط آیین پروتستان، در نسل گذشته پدیدار گشته است. در دهه ۱۹۷۰ نخبگان سیاسی و روشنفکر آمریکایی هدف اساسی سیاست خارجی آمریکا را حقوق بشر جهانی دانستند و به ترویج این

**گسترش آیین پروتستان به قلمرو**

**زندگی دنیوی: کیش آمریکایی**

در سه سده پس از اصلاح دین، انکار مراتب روحانیت و جماعت از سوی آیین پروتستان، که نخست درباره موضوع رستگاری مطرح بود، به دیگر حوزه های زندگی نیز کشانیده شد. برخی کلیساهای پروتستان، بویژه آنهایی که دوباره دستخوش اصلاحات قرار گرفته بودند، مراتب روحانیت و جماعت را از حیث حاکمیت کلیسا و سنتهای محلی نیز مردود دانستند. این وضع بخصوص در ایالات متحده تازه موجودیت یافته، وجود داشت، جایی که وجود همزمان افقهای باز و کنار گذاشتن کلیسا از صحنه تصمیم گیری، زمینه پیدایش و رشد فرقه های مذهبی بی سازمان و بی قید و بندی را فراهم ساخت.

با آغاز سده نوزدهم، انکار مراتب روحانیت و جماعت از سوی آیین پروتستان به عرصه های مهم زندگی مادی و این جهانی گسترش یافته بود؛ و باز هم بویژه این وضعیت در ایالات متحده وجود داشت. در عرصه اقتصادی از میان برداشتن مرتبه بندی (انحصار فردی یا انحصار گروههای خرد) و





اندیشه پرداختند. کیش آمریکایی جای خود را به اندیشه جهانی نگر حقوق بشر سپرد؛ یا به بیان دقیق تر، اصول و مبانی کیش آمریکایی در یک نتیجه گیری منطقی به حوزه ای جهانی انتقال یافت. از این رو، در این ایدئولوژی نوین به حقوق بشر به صورت حقوق افراد نگریسته می شود. حقوق فرد از هر گونه مرتبه بندی یا جماعت، و سنتها یا رسمی که وی در آن به سر می برد، مستقل است. و این بدان معناست که حقوق بشر به هر فردی و در هر جای جهان تعلق می پذیرد؛ و به عبارت دیگر، همگانی و جهانی است، نه صرفاً قومی و ملی.

بنابراین، ارتباط منطقی نزدیکی بین حقوق فرد و جهانشمولی آن وجود دارد. حقوق فردی حقوق جهانی است، و حقوق جهانی نیز همان حقوق فردی است.

بسیاری از تحلیلگران اجتماعی دریافته اند که ایالات متحده طی دو دهه گذشته به نوع جدیدی از جامعه سیاسی مبدل شده است؛ جامعه ای که آن را "جمهوری انتخابگران" نامیده اند. این جامعه در حیطه قوانین با "انقلاب حقوقی"، در قلمرو سیاست با "آزادی انتخاب"، در حوزه اقتصاد با "حق تقدم و سلطه مصرف کننده"، در عرصه نگرشها با "حق پرسش"، و در میدان

ایدئولوژی با "فردگرایی ابرازگر" مشخص می شود. جنبش عصر جدید نیز خود یکی از نمودهای این ذهنیت نوین، در قلمرو زندگی معنوی است. ایدئولوژی فردگرایی ابرازگر به درون همه جهات و زوایای جامعه می تراود و فلسفه ای فراگیر است و به نظر می رسد که نتیجه آن کاملاً مخالف با توتالیترسم دولتی، و در واقع نوعی توتالیترسم شخصی باشد. البته هر دوی آنها در منهدم کردن و درهم شکستن موانع و دستگاههای مداخله کننده ای که سد راه فرد در دستیابی به بالاترین میزان قدرت یا گشوده ترین میدان عمل قرار می گیرند، کوچک ترین کوتاهی یا ترحمی را جایز نمی دانند. بالاترین میزان قدرت برای توتالیترسم دولتی اقتدار دولت ملی، و وسیع ترین میدان عمل برای توتالیترسم شخصی سازمانهای اقتصادی جهانی است.

فردگرایی ابرازگر - با نگویش و اعتراضی که نسبت به همه مرتبه بندیها، تعلقات جمعی، سنتها و رسوم روا می دارد - نتیجه و پایان منطقی و نقطه نهایی دنیساگرایی مذهب پروتستان را به نمایش می گذارد. تثلیث مقدس و پرستش خداوند متعال در آیین یکتاپرستی پروتستان اصیل، و مفهوم ملت آمریکایی در کیش آمریکایی، همگی از یاد رفته اند و جای خویش را به نفس پرستی توسعه طلبانه

داده‌اند. سیر انحطاطی طولانی نهضت پروتستان در فرجام خویش به پروتستان‌تیزم کژریخت و مسخ شده رسیده است؛ به پروتستان‌تیزی که بی‌خداست، آینی که همه قالبهای شکل گرفته را در هم می‌شکند و از نو می‌سازد. و حقوق بشر جهانی چیزی است که سیاست خارجی جمهوری انتخابگران یا به عبارتی، آیین پروتستان کژریخت و هویت‌باخته را تشکیل می‌دهد.

همان‌گونه که سموئل هانتینگتون مطرح کرده است، این برنامه جهانی و فردگرایانه ایالات متحده، خشم و مقاومت جوامعی را که سنتهای دینی متفاوتی از مسیحیت غرب دارند، برانگیخته است. هانتینگتون این وضع را "برخورد تمدنها"<sup>۹</sup> - کشمکش بین "غربیان و دیگران" - نامیده است (۱۹۹۶، فصل ۸). تقریباً هیچ‌گونه مقاومتی در این باره از جانب ملت‌های دارای سنت پروتستان دیده نشده است. ملت‌های کاتولیک مذهب تا اندازه‌ای مقاومت نشان داده‌اند. اما بیشترین میزان مقاومت از سوی کشورهای صورت گرفته است که سنتی اسلامی یا کنفوسیوسی دارند.

ما اینک نتیجه این "برخورد تمدنها" یا کشمکش بین غربیان و دیگران، و بین پروتستان کژریخت و صفوف مذاهب بزرگ دیگر را نمی‌دانیم. اما ممکن است که پاسخ

نهایی در سیرت و سرشت خود آیین مسخ‌شده پروتستان نهفته باشد.

نهضت اصلاح دین پروتستان، جنبشی بسیار مهم و مؤثر در پیدایش و بنای دوران مدرن بود و تقریباً پانصد سال پس از آن، اینک آیین پروتستان کژریخت جنبش مهمی در جهت ایجاد دوران پسامدرن است. پروتستان‌تیزم زمان اصلاح دین به سبب اعتراضها و پشت پا زدنهایش، بی‌نظیرترین مذاهب گشت و امروز آیین پروتستان مسخ شده در صدد پایان بخشیدن به همه مذاهب است؛ یا حتی در پی آن است تا تجلیات نفس انسانی را جان‌شین پرستش خداوند سازد.

نهضت اصلاح دین پروتستان در زمان خود، دولت‌های ملی از قبیل هلند و بریتانیا را به وجود آورد که هر یک به قدرتی بزرگ در دوران مدتی تبدیل شدند. ایالات متحده بیش از سایر ملت‌ها از این جنبش تأثیر پذیرفت و مقتدرترین قدرت در میان قدرتهای بزرگ نیز گردید. بیشتر قدرت ایالات متحده را می‌توان ناشی از انرژی، سازمان‌دهی، تدبیر و کفایتی دانست که میراث سنت پروتستانی زمان رفورم دینی بوده است. اما چهره کژریخت آیین پروتستان به دلیل کیش جهانی و فردگرایانه‌اش، پایان عمر همه دولت‌های ملی و از جمله دولت آمریکا را آرزو





دارد و در پی آن است تا رضایت خاطر و افتخارات شخصی را جایگزین وفاداری و وظیفه شناسی در قبال منافع ملی آمریکا سازد. این آیین پایه های اقتدار ایالات متحده یعنی قدرتی را که خود مروج چنین کیشی در سراسر جهان بوده است، از پای بست مست و لرزان می سازد.

ادوارد گیبون زمانی در اثر خود، افول و فروپاشی امپراتوری رم، چنین نگاشت که امپراتوری رم مذهب مسیحیت را در سراسر دنیای باستان گسترانید، اما خود به دست مسیحیت به ورطه هلاکت و نابودی افتاد. اینک در روزگار ما نیز به نظر می رسد که ”امپراتوری“ آمریکا در کار گسترش پروتستانیزم کثریخت در سراسر دنیای مدرن است؛ حال آن که همین آیین مسخ شده و کثریخت پروتستان به نوبه خود فروریزی ارکان قدرت آمریکا را آغاز می کند.

پی نوشتها:

\* سخنرانی در سوارتمور کالج، در برنامه سخنرانی تمپلتون، ۱۹۹۸.

1. Globalization
۲. دنیاگرایی (در مقابل مفهوم دین گرایی) و عرفی سازی در این متن، به تناوب به جای اصطلاح Secularization به کار رفته اند.

۳. Liberation Theology جنبشی است که از اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در آمریکای لاتین پا گرفت و بر اساس اعتقاد آن، کلیساها وظیفه و تعهد داشتند تا با سرکوبهای اجتماعی، اقتصادی، و با بهره کشی و ستمگری علیه انسانیت به مبارزه برخیزند.

4. Evangelical Christians.
5. Expressive Individualism.

۶. New Age Movement (جنبش عصر جدید) دسته وسیعی از افراد و گروههایی را شامل می شود که هریک ممکن است عقاید و جهت گیریهای فکری متفاوتی داشته باشد. اما مراد از آن بیشتر، پیدایش افراد و گروههایی است که دوباره به آیینهای از یاد رفته کهن و متعلق به پیش از مسیحیت روی آورده اند؛ اعتقاد به سحر و جادو، فال بینی، طالع بینی از روی ستارگان، تناسخ، ارتباط با ارواح گذشتگان یا با ساکنان کرات دیگر، و همچنین آیینهای التقاطی که با تأثیر پذیری از مسیحیت، کیش بودا، هندو و دیگر مذاهب یا فلسفه های شرقی شکل گرفته اند، در این زمره قرار می گیرند.

7. Protestant Deformation.
8. Hierarchy.
9. Clash of Civilizations.